یک شنبه 15/7/401 جلسه 34

دلیل دوم مرحوم آخوند برای ابطال اخذ قصد الامر از طریق تعدد امر این بود که یا امر اول توصلی است یا تعبدی؛ اگر بگویید توصلی است و یسقط الامر باتیان ذات المتعلق، امر ثانی بلاوجه و بلاملاک است و اگر بگویید تعبدی است و لا یسقط الامر الا باتیان المتعلق مع قصد القربة، معنایش ضیق غرض است. اگر غرض ضیق باشد، خود ضیق غرض باعث می شود که عقل حکم کند که مکلف باید عمل را با قصد قربت انجام دهد و عقل کافی است که مکلف را به سوی عمل به قصد قربت سوق دهد و دیگر نیازی به امر ثانی نیست و امر ثانی لغو خواهد شد.

اعلام بعد از مرحوم آخوند به این دلیل اشکال کرده اند. اشکالات متعددی وجود دارد ولی عمده آنها اشکال مرحوم اصفهانی و اشکال مرحوم نایینی است.

مرحوم اصفهانی فرموده است که شق اول را اختیار می کنیم و قائل به توصلی بودن امر می شویم و امر اول که به ذات فعل تعلق گرفته اگرچه با اتیان به ذات فعل بدون قصد قربت هم ساقط می شود اما از آنجایی که سقوط امر و تحقق امتثال، علت تامه برای حصول غرض نهایی نیست، باز هم مجال برای امر ثانی وجود دارد. زیرا ممکن است در فعلی مثل صلات دو مرتبه و دو جهت از غرض وجود داشته باشد که یک مرتبه از غرض در ذات فعل باشد و با اتیان ذات فعل آن مرتبه از غرض حاصل شود ولی مرتبه دومی هم از مصلحت در این فعل وجود داشته باشد که به خاطر تحصیل آن، امر ثانی به اتیان صلات به قصد امر تعلق گرفته باشد. مثلا اگر فرض کنیم که کل نماز با قصد قربت مجموعا صد درجه ملاک داشته باشد، متصور است که شصت درجه آن در ذات صلات باشد و لذا به آن امر شود و همین امر هم با اتیان به ذات صلات ساقط شود اما چهل درجه دیگر مصلحت در صلات وجود داشته باشد که حاصل نشود مگر با اتیان صلات به قصد قربت. این چهل درجه هم چون برای شارع مهم است برای تحصیل آن امر می کند به نماز با قصد قربت تا با این امر دوم، مکلف صلات را با قصد قربت انجام دهد و آن چهل درجه هم حاصل شود. گرچه با اتیان به ذات فعل، امر اول محقق می شود اما در جایی که مصلحت واقعی هنور باقی مانده باشد جا برای تبدیل امتثال وجود دارد. بله گاهی مصلحت باقی مانده غیر لزومی است و لذا باعث می شود اعاده صرفا راجح باشد مثل نماز جماعت که امر استحبابی به اعاده نماز با جماعت تعلق می گیرد اما اگر مصلحت لزومیه باشد مثلا چهل درصد از ملاک که برای شارع مهم است، این مصلحت باقی مانده باعث می شود که اعاده واجب گردد. ولو نماز را یکبار انجام داده و با اتیان به آن شصت درجه تحصیل شده اما چون مقدار باقی مانده مصلحت فقط با اتیان صلات با قصد قربت حاصل می شود شارع امر وجوبی به آن می کند. بنابراین موافقت امر اول هرچند موجب سقوط امر اول می شود اما همچنان برای امر ثانی نیز مجال باقی می ماند[[1]](#footnote-1).

مناقشه اين اشکال این است که : ولو به حسب صناعت، تصوير شما درست است ولی اخص از مدعا می باشد و نمی تواند مدعا را در همه عبادات توجیه کند. زیرا این تصوير متوقف بر این است که در عمل به قصد قرتب دو مصلحت باشد. یک مصلحت در ذات و یک مصلحت در عمل به قصد قربت. ولی در جایی که فقط مصلحت در عمل به قصد قربت باشد نه در ذات عمل، این تصویر نمی آید. از نظر وقوعی و مقام اثبات نيز هیچ کاشفی نداریم که مشخص کند در کدام یک از عبادات ذات هم خودش مصلحت دارد ، چه بسا ذات عمل بدون قصد قربت هيچ مصلحتی نداشته باشد .

مرحوم نایینی هم فرموده است که ما شق دوم را اختیار می کنیم و می گوییم امر اول تعبدی است و لا یسقط باتیان ذات الفعل است و قبول داریم که عدم سقوط هم به خاطر ضیق غرض است. ولی اینکه گفتید در موارد ضیق غرض، عقل مستقل است که فعل باید به گونه ای اتیان شود که غرض حاصل شود، اشکال می شود که این شأن مولی است که امر به کاری یا نهی از آن کند. امر و تشریع از شوون عقل نیست تا عقل به عنوان شارعی در قبال شارع مقدس قرار بگیرد بلکه شأن عقل فقط در همین حد است که درک کند هذا الفعل مما اراده الشارع ام لا. لذا به ملاحظه اینکه غرض از امر اول ضیق دارد، حتما باید متعلق اراده شارع قرار بگیرد تا سبب شود مکلف در مقام عمل به سمت اتيان عمل به قصد قربت منبعث شود. اگر اخذ آن در امر اول ممکن باشد که در همان امر اول اخذ می شود و اگر اخذ آن در امر اول ممکن نباشد، باید به واسطه امر دوم متعلق اراده قرار بگیرد.

نسبت به اين اشکال مناقشه می شود که انحصار شأن عقل در درک امر و نهی شارع، مستلزم انکار حسن و قبح عقلی و نیز انکار قاعده ملازمه بین حکم عقل و حکم شرع است و این با کلمات دیگر خود مرحوم نایینی هم سازگاری ندارد که شأن عقل فقط تشخیص امر و نهی مولی باشد. لا اشکال که در بعضی از افعال، عقل حکم به قبح و حکم به حسن می کند. اینکه اوامر مولی باید اطاعت شود یا مخالفت مولی باید ترک شود بدون اشکال به خاطر استقلال عقل به این لزوم است. لذا اینکه بخواهیم با این اشکال جواب مرحوم آخوند را بدهیم جا ندارد.

بنابراین در جواب به مرحوم آخوند باید با این پیش فرض که عقل حکم به حسن و قبح افعال دارد، بررسی شود که آیا در محل بحث عقل حکم به لزوم اتیان عمل به قصد قربت و عدم جواز اکتفاء به ذات عمل می کند یا خیر. ممکن است کسی در اشکال به مرحوم آخوند بگوید این حکم عقل وجود ندارد یا بگوید ولو عقل حکم می کند ولی این حکم عقل به لزوم، ما را بی نیاز از حکم شارع نمی کند بلکه همچنان جای امر کردن برای شارع وجود دارد.

به نظر می رسد که اشکال صحیح به مرحوم آخوند این است که اولا عقل حکم به لزوم عمل در این موارد نمی کند. ثانیا اگر هم عقل به خاطر ضیق غرض چنین حکمی کند، باید این تضییق غرض در ناحیه امر مولی هم خودش را نشان دهد. زیرا بر اساس قاعده ای که قبلا نیز به آن اشاره شد، حکم در حدود و خصوصیات من حیث السعه و الضیق تابع غرض است. لذا اگر در مواردی که امر به عبادات شده است احراز کنیم که عمل تعبدی است و غرض از امر اول لا یحصل الا با قصد قربت، ممکن است بگوییم که جعل ثانی مجال ندارد ولی در مواردی که احراز نشده که امر اول تعبدی می باشد که غالب موارد نیز این چنین است، صرف اینکه مکلف احتمال می دهد که غرض ضیق باشد باعث نمی شود که در مقام عمل ملتزم به قصد امر شود. در نتیجه اگر مولی مقصود اصلی اش این است که عمل را با قصد قربت انجام دهد، برای رسیدن به این غرض باید با امر ثانی آن را به مکلف برساند. وگرنه در فرض شک در توصلی بودن یا تعبدی بودن، عقل حکم به لزوم قصد قربت نمی کند. زیرا آنچه بر مکلف لازم می باشد این است که اوامر مولی را رعایت کند. به همین جهت اگر در جایی امر یا نهی ای نرسیده باشد ولی علم به وجود غرض داشته باشد بدون اشکال رعایت غرض لزومی لازم است. اما در جایی که شارع امری کرده، اگر مکلف به مقدار همان امر عمل را انجام دهد کافی است که حکم عقل به لزوم الموافقه از عهده او برداشته شود. به عبارت دیگر در جایی که مولی امر دارد حتی اگر شک در سعه و ضیق غرض داشته باشیم عقل حکم به لزوم اتیان عمل به نحوی که یعلم به تحصیل الغرض نمی کند.

بر همین اساس است که در بحث اقل و اکثر ارتباطی که مرحوم آخوند فرموده است یکی از وجوهی که عقل حکم به احتیاط می کند این است که مکلف می داند مولی از این امر به صلات غرض دارد و علم به حصول غر ض پیدا نمی کند الا با اتیان اکثر، پس باید اکثر را انجام دهد تا یقین به حصول غرض پیدا کند، همان جا هم به مرحوم آخوند اشکال شده است که بعد از اینکه شارع خودش امر به صلات کرد و ده جزء را بیان نمود و ما در جزء یازدهم شک پیدا کردیم آن مقدار که لازم الرعایه است همان مقداری است که امر کرده و عقل وظیفه ای نسبت به بیشتر از آن معین نمی کند. فقط همان مقداری از غرض که از راه امر بیان شده رعایتش لازم است نه بیشتر.

در اینجا نیز گفته می شود در جایی که تعبدی بودن امر اول را احراز نکرده ایم و فقط شک در آن داریم، عقل حکم به لزوم رعایت نمی کند تا بگویید که دیگر لا یبقی مجال للامر الثانی و امر ثانی بی فایده خواهد شد.

لا یقال که اگر مولی نتواند در امر اول قصد امر را اخذ کند احتیاجی به امر ثانی نیست بلکه می تواند قصد امر را به واسطه جمل خبریه به عنوان ارشاد به مکلف برساند که غرض از امر اول ضیق است و لا یحصل الا بقصد القربة و با همین بیان ارشادی می تواند مکلف را به سمت عمل با قصد قربت بکشاند. با فرضی که می تواند با خطاب ارشادی مکلف را به سمت عمل سوق دهد وجهی ندارد که در مقام جعل، امر ثانی را جعل کند. لذا اشکال لغو بودن امر ثانی بر می گردد.

فانه یقال که همانطور که گفته شد باتوجه به اینکه حدود تکلیف دائر مدار غرض از تکلیف است، باید تقیید غرض در ناحیه خود امر و جعل خودش را نشان دهد. زیرا اصل جعل برای رسیدن به این غرض است و کیفیت جعل هم به نحوی که مناسب با این غرض باشد شکل می گیرد. لذا اگر مولی نتواند در متعلق امر اول اخذ کند باید در امر ثانی آن را اخذ کند. البته اخذ در امر ثانی اعمال مولویت ثانی نیست بلکه تکمیل و به تعبیر مرحوم نایینی تتمیم مولویت و امر اول است.

دوشنبه 16/8/401 جلسه 35

نتیجه بحث در نقطه رابعه این شد که بر خلاف نظر مرحوم آخوند، می توان از طریق تعدد امر قصد امر را در متعلق اخذ کرد. بله اگر قائل شده باشیم که اخذ قصد امر در متعلق امر اول ممکن است دیگر مجالی برای اخذ قصد امر در متعلق امر ثانی باقی نمی ماند اما اگر کسی آن را انکار کند نوبت به اخذ قصد الامر در متعلق امر ثانی می رسد.

#### بررسی کلام مرحوم آخوند در نقطه پنجم(اخذ قصد قربت به معانی دیگر غیر از قصد الامر)

مرحوم آخوند در این قسمت فرموده است که قصد قربت به معانی دیگر مثل اتیان عمل به داعی حسن عمل و یا اتیان عمل به خاطر مصلحت آن و یا اتیان عمل به خاطر خداوند متعال، هرچند اخذ آن در متعلق امر ممکن است یعنی محاذیری که در اخذ قصد الامر بود در آنها وجود ندارد و در نتیجه ثبوتا ممکن است، اما قطع و یقین داریم که قصد قربت به این معانی، در متعلق امر اخذ نشده است. زیرا بلا اشکال اگر مکلفین عبادات خود را با قصد الامر انجام دهند، عمل آنها صحیح واقع می شود و با این کار تکلیف متعلق به عمل ساقط می گردد. این نشان می دهد که قصد قربت به سایر معانی در متعلق تکلیف اخذ نشده است. زیرا اگر قصد قربت به آن معانی معتبر بود بدون رعایت آن، عمل صحیح نمی گردید. نتیجه می گیریم قصد قربت به سایر معانی در متعلق تکليف اخذ نشده است.

بحث در این نقطه در دو مرحله واقع می شود. مرحله اول این است که آیا قصد قربت و مقربیت الی الله با قصد معانی دیگر محقق می شود یا خیر و مرحله دوم این است که اگر گفتیم قصد قربت با سایر معانی هم تحقق پیدا می کند، آیا اخذ قصد قربت به آن معانی در متعلق تکليف ممکن است يا نه ؟ ودر فرض امکان اخذ آيا اين اخذ واقع شده است یا خیر؟

##### مرحله اول:

از عبارت مرحوم آخوند در کفایه استفاده می شود که همانطور که قصد الامر مصداق قصد القربه است و موجب مقربیت عمل می شود، قصد سایر المعانی هم باعث مقربیت عمل می شود. بنابراین تحقق قصد قربت متوقف بر قصد الامر نیست. چنانکه معروف در السنه بین متاخرین هم این است که برای حصول مقربیت کافی است فعل به خداوند متعال اضافه شود و انتساب و اضافه فعل به خداوند نیز انحاء مختلفی دارد؛ ممکن است از این راه حاصل شود که شخص در مقام عمل قصد کند که برای امر خداوند و به خاطر اینکه او امر کرده است عمل را انجام دهد و ممکن است در مقام عمل شخص بگوید که من به خاطر مصلحت و ملاکی که در فعل وجود دارد این عمل را انجام می دهم. آنچه موجب قربی شدن عمل می شود و عبادیت عمل را درست می کند عنوان جامع اضافة العمل الی الله است ولی راه های این اضافه مختلف و متعدد است.

اما در مقابل این نظر، از کلمات صاحب جواهر استفاده می شود که آنچه قصد قربت را در عمل درست می کند، همان اتیان العمل بقصد الامر و بداعی امتثال الامر است. از کلام مرحوم سید صاحب عروه هم در شرایط وضوء همین مطلب استفاده می شود؛ منتها اتیان العمل به داعی امر ممکن است از دواعی مختلفی ناشی شده باشد که آن معانی دیگر همین داعی را درست کند. زیرا اگرچه مکلف عمل را با قصد الامر و قصد الامتثال می آورد اما چه چیزی باعث شد که او به سمت امتثال امر خداوند برود؟ داعی قصد الامر و امتثال ممکن است فرار از عقاب یا رسیدن به ثواب باشد و یا مصلحت فعل و محبوبیت آن باشد. اینها محقق قصد قربت نیستند بلکه داعی بر قصد قربت می باشند. مرحوم سید در شرط دوازدهم از شرایط وضوء فرموده است: الثانی عشر: النيّة و هي القصد إلى الفعل، مع كون الداعي أمر اللّه تعالى، إمّا لأنّه تعالى أهل للطاعة و هو أعلى الوجوه أو لدخول الجنّة و الفرار من النار و هو أدناها و ما بينهما متوسّطات. بنابراین این معانی در طول قصد الامر هستند نه اینکه در عرض آن باشند.

لذا مرحوم آقای حکیم در مستمسک ذیل کلام مرحوم سید فرموده است که برای تحقق عبادت لازم است كون الإتيان بالفعل عن داعي أمر المولى، بمعنى كون أمر المولى هو الموجب لترجيح وجود الفعل على عدمه في نظر العبد، الموجب ذلك لتعلق إرادته به. امر مولی باید باعث شود که عبد از بین فعل و ترک، فعل را ترجیح دهد و اراده اش به انجام فعل تعلق بگیرد. منتها چون خود امر بذاته موجب رجحان در نظر عبد نمی شود احتیاج به چیزی دارد که باعث داعویت امر شود. هذا و لأجل أن مجرد كون الفعل مأموراً به لا يوجب رجحانه في نظر العبد ذاتاً، و إنما يوجب رجحانه عرضاً بلحاظ عناوين أخر، تعرض المصنف رحمه اللّه كغيره لتلك العناوين فمنها كون الفعل حقاً من حقوق المولى، فيفعله أداء لحقه و منها كونه شكراً له على نعمة‌ و منها كونه موجباً للرفعة عنده و القرب منه... و منها كونه موجباً للتفصي عن البعد عنه و منها كونه موجباً لحصول الثواب الأخروي و منها كونه موجباً للأمن من العقاب كذلك و منها كونه موجباً للثواب الدنيوي و منها كونه موجباً للأمن من العقاب كذلك. مرحوم آقای حکیم فرموده است که ظاهر عده ای از علماء این است که این معانی همه در عرض قصد الامتثال هستند نه در طول آن. لأنهم ذكروا للقربة المعتبرة في العبادة معاني، أحدها قصد الامتثال و الباقي الدواعي المذكورة، فتكون ملحوظة للفاعل دواعي له على فعله، في قبال قصد الامتثال و في عرضه. ایشان فرموده است که این مطلب تمام نیست. اذ الظاهر ان تلک الدواعی انما تلحظ فی طول قصد الامتثال و دواعی الیه کما ذکر فی المتن لأنها إنما تترتب عليه، و لا تترتب على ذات الفعل[[2]](#footnote-2).

مرحوم آقای حکیم در حقایق الاصول هم در ذیل این کلام مرحوم آخوند که قصد قربت معانی دیگری نیز دارد فرموده اند : اکتفاء به سایر معانی بدون قصد امر محل اشکال است، اشکال کرده اند که قصد حسن یا مصلحت عمل که مقربیت برای عمل ایجاد نمی کند. أما داعي المصلحة أو الحسن فلعدم‏ اقتضائه‏ المقربية المعتبرة في العبادة و ليست نسبة الفعل المأتي به بالداعي المذكور إليه سبحانه الا كنسبته إلى سائر العقلاء فكما لا يكون عبادة لهم لا يكون عبادة له تعالى، و كما لا يستحق به عليهم ثوابا لا يستحق عليه تعالى ثوابا أيضا. یعنی اگر شخص عمل را به خاطر حسن ذاتی انجام دهد چه ارتباطی به خداوند متعال دارد؟ نسبت این عمل ذو مصلحت به خداوند مثل نسبت آن به سایر عقلاء است و همانطور که عبادت دیگران محسوب نمی شود عبادت خداوند نیز به حساب نمی آید. برای مقربیت و عبادیت عمل باید ارتباط عمل و اضافه عمل به خداوند متعال را درست کنیم. بله ممکن است کسی مصلحت را به امر و اراده خداوند برگرداند و بگوید این عمل چون مصلحت دارد متعلق امر خداوند متعال است و چون اراده خدا به آن تعلق گرفته است من آن را انجام می دهم. ایشان نسبت به معنای سوم هم که اتیان العمل لله تعالی باشد فرموده که این معنا نیز نمی تواند موجب مقربیت شود. زیرا اتیان عمل لله یعنی چه؟ یعنی خدا علت این عمل است؟ ذات خداوند که ارتباط خاصی با این فعل ندارد ، نسبت ذات خداوند با اين فعل خاص مثل نسبت آن با سايرافعال عباد است در نتيجه نمی تواند داعی به انجام اين فعل خاص باشد[[3]](#footnote-3). بنابراین طبق نظر مرحوم آقای حکیم هم معنای دیگری نداریم که در عرض قصد الامر باشد.

در فرمایش مرحوم اصفهانی در تعلیقه کفایه هم به همین نحو اشکال شده است. ایشان فرموده اند که شرط استحقاق ثواب و مدح نسبت به عمل، این است که عمل دارای حسن باشد و مبغوض نباشد و ثانیا ارتباط با خداوند متعال پیدا کند. آنچه موجب ارتباط می شود اتیان العمل بداعی امر خداوند متعال است. امور دیگر موجب اضافه شدن به خداوند نمی شود.

مرحوم آقای خویی اصل این قاعده را قبول کرده اند که برای اینکه عمل صلاحیت تقرب به مولی را داشته باشد باید اضافه و ارتباط به خداوند پیدا کند، اما فرموده اند که محقّق اصلی این اضافه و ارتباط همان اتیان العمل به داعی امر است ولی منحصر در آن نیست. همانطور که اتیان العمل به داعی امر محقق مقربیت و موجب عبادیت می شود اتیان العمل به داعی محبوبیت عمل پیش خداوند متعال نیز اضافه را درست می کند. در تنقیح در ذیل همین بحث شرط دوازدهم وضوء فرموده اند که محقق عبادیت عمل دو شئ است یکی اتیان العمل به قصد امتثال امر مولی و دیگری اتیان عمل به قصد ما هو ملاک الامر که همان محبوبیت پیش خدا باشد.

مرحوم آقای خویی همین مقدار دارند اما ممکن است اضافه کنیم که اتیان العمل به این داعی که خداوند از عبد راضی شود این هم موجب اضافه عمل می شود. شأن عبد این است که کاری انجام دهد که موجب رضایت خداوند متعال شود. ولی ممکن است کسی بگوید که اتیان عمل به داعی رضایت خدا به همان اتیان العمل به داعی محبوبیت بر می گردد. چون رضایت خداوند فقط با کاری که مورد محبوبیت است تحقق پیدا می کند. اما معانی دیگر اضافه عمل درست نمی کند و همه در طول اضافة العمل هستند.

با این بیانات معلوم می شود که آنچه در کلام مرحوم آخوند مورد پذیرش واقع شد مبنی بر اینکه در عرض قصد امر و قصد امتثال، قصد قربت از راه قصد المصلحه و قصد الحسن و ایجاد عمل لله نیز حاصل می شود، تمام نیست. نسبت به مصلحت و نسبت به حسن اشکال اعلام وارد است، اگرچه نسبت به معنای سوم که اتیان العمل لله باشد ممکن است مرحوم آخوند جواب دهد که اتیان عمل برای خدا یعنی اتیان عمل برای رضایت خداوند که به همان اتیان عمل به خاطر محبوبیت آن پیش خداوند بازگشت می کند.

سه شنبه 17/8/401 جلسه 36

##### مرحله دوم :

مرحله دوم از نقطه پنجم این بود که آیا قصد قربت به سایر معانی در مامور به اخذ شده یا خیر. همانطور که در جلسه قبل اشاره شد در این مرحله از دو جهت باید بحث شود؛ اول اینکه آیا همانطور که اخذ قصد الامر در مامور به محذور داشت، اخذ قصد قربت به سایر معانی نیز محذور دارد یا خیر. دوم اینکه اگر اخذ قصد قربت به سایر معانی محذور نداشت واقع نیز شده است یا خیر.

نسبت به جهت اول باید گفت که بلا اشکال بعضی از محاذیر سابقه که در اخذ قصد الامر وجود داشت در سایر معانی قصد قربت نمی آید. مثل محذور دور و تقدم الشئ علی نفسه که به خاطر توقف قصد الامر بر وجود امر محذور ایجاد می شد و لذا اگر ما هو الماخوذ قصد محبوبیت و یا قصد مصلحت یا قصد فرار از جهنم باشد، چون توقف بر وجود امر ندارد محذورهای قبلی به وجود نمی آید. ولی ممکن است بعضی دیگر از محاذیر قصد الامر در سایر المعانی نیز جریان پیدا کند. مثل اشکال دومی که مرحوم آخوند مطرح کرده بود و به آن نیز ملتزم ماند. ایشان در قصد الامر اشکال کرد که اگر قصد الامر در متعلق تکلیف اخذ شود لازمه اش این است که در مقام امتثال، عبد نتواند ذات صلات را به داعی امر انجام دهد. زیرا اگر قصد الامر اخذ شود ما هو المامور به حصه و مقید می شود و وقتی مقید بماهو مقید شد، دیگر ذات صلات امر ندارد.

این اشکال اینجا هم جریان پیدا می کند. زیرا اگر بگوییم صلات به قصد محبوبیت مامور به است و قصد المحبوبیه در کنار ذات الصلاة اخذ شده باشد، لازمه اخذ قصد المحبوبیه یا قصد حسن این است که ذات صلات متعلق تکلیف نباشد و ما هو المتعلق صلات مقید باشد و دیگر امر به ذات صلات تعلق نگرفته باشد. زیرا جزئیت صلات، جزئیت تحلیلی عقلی خواهد شد و اجزاء تحلیلیه متصف به وجوب نمی شوند و در نتیجه وجوب به ذات صلات سرایت نمی کند. وقتی وجوب به ذات صلات سرایت نکند دیگر اتیان ذات صلات به داعی امر به آن ممکن نمی باشد.

بله بنابراینکه قصد قربت به معنای قصد المصلحه اخذ شده باشد لازم نیست که مکلف ذات صلات را به داعی امر انجام دهد ولی ای حال لا اشکال که از نظر فتوی، اتیان صلات به داعی امر متعلق به آن ممکن و جایز و کافی در سقوط تکلیف است. اگر قصد المحبوبیه در متعلق تکلیف اخذ شود لازمه اش این است که ذات صلات امر نداشته باشد و لذا اتیان ذات صلات به داعی امر به آن ممکن نخواهد بود. بنابراین اشکال دوم مرحوم آخوند در اخذ قصد الامر، در سایر معانی هم جاری می شود. مگر اینکه کسی از این راه وارد شود که قصد قربت را به نحو جزئیت اخذ کند نه شرطیت تا محذور مرتفع شود.

اما مرحوم نایینی با دو مقدمه می فرمایند که همانطور که اخذ قصد الامر ممکن نیست اخذ قصد قربت به هیچ یک از معانی دیگر نیز امکان ندارد.

مقدمه اول این است که این دواعی چه قصد الامر باشد و چه قصد المصلحه و چه قصد حسن عمل، نمی توانند متعلق اراده تکوینیه عبد قرار بگیرند. زیرا این دواعی در رتبه علت اراده هستند و وقتی در رتبه علت اراده باشند امکان ندارد که متعلق اراده شوند.

مقدمه دوم این است که اراده تشریعیه و امر مولی به چیزی تعلق می گیرد که قابل تعلق اراده تکوینیه باشد. اما اگر چیزی نتواند متعلق اراده تکوینیه عبد قرار بگیرد، متعلق اراده تشریعیه و امر مولی هم نمی تواند قرار بگیرد.

نتیجه دو مقدمه بالا این می شود که چون این دواعی نمی توانند متعلق اراده تکوینیه قرار بگیرند، متعلق اراده تشریعیه هم نیستند و در نتیجه در ماموربه هم نمی توانند اخذ شوند.

اما مقدمه اول که این دواعی نمی توانند متعلق اراده تکوینیه عبد قرار بگیرند به این جهت است که داعی هر چه باشد، در مرحله سابق بر اراده محرک للعمل است و در رتبه علت اراده قرار دارد. اگر از شخصی بپرسیم که چرا اراده کردی که این کار را انجام بدهی، می گوید چون مصلحت دارد یا چون مولی امر کرده بود و اراده خودش را تعلیل به این دواعی می کند. معلوم می شود که جایگاه این دواعی نسبت به اراده، جایگاه علت است و در مرتبه سابق بر اراده می باشند. وقتی در مرتبه سابق بر اراده بودند دیگر ممکن نیست همین دواعی در کنار فعل صادر از اراده، متعلق اراده تکوینیه قرار بگیرند. زیرا معنای تعلق اراده تکوینیه به آنها این است که متاخر از اراده باشند و حال آنکه طبق فرض متقدم بر اراده هستند و لذا محذور خلف و تقدم الشئ علی نفسه لازم می آید.

مقدمه دوم هم این است که اراده تشریعیه به چیزی می تواند تعلق بگیرد که اراده تکوینیه به آن تعلق می گیرد. زیرا اراده تشریعیه و امر شارع که به فعل تعلق می گیرد برای این است که عبد این فعل را در خارج ایجاد کند. چراکه اراده تشریعیه و امر مولی ایجاد داعی است لتحریک عضلات المکلف به سمت عمل و مطلوب، یعنی فعل را عن ارادة ایجاد کند. با توجه به اینکه حقیقت اراده تشریعیه یا غرض از اراده تشریعیه، این است که عبد آن فعل را در خارج از روی اراده ایجاد کند، در جایی اراده تشریعیه تعلق می گیرد که مامور به قابل تعلق اراده تکوینیه باشد. در کلمات مرحوم نایینی آمده است که وزان اراده تشریعیه وزان اراده تکوینیه است و چیزی متعلق آن قرار می گیرد که تعلق اراده تکوینیه به آن صحیح باشد. عکس نقیض مقدمه دوم این می شود که ما لا یتعلق به الارادة التکوینیة لا یتعلق به الارادة التشریعیة.

از ضمیمه این دو مقدمه نتیجه می گیریم که قصد قربت به سایر معانی نمی تواند در متعلق امر اخذ شود.

مرحوم آقای خویی از این اشکال مرحوم نایینی دو جواب داده اند؛ یکی نقضی و دیگری حلی.

جواب نقضی این است که اگر این بیان تمام باشد همانطور که اقتضا می کند که قصد الامر و سایر دواعی در متعلق امر اول اخذ نشوند، اقتضا می کند که در متعلق امر ثانی و متمم جعل هم اخذ نشوند و حال آنکه شما قائل هستید که حتی قصد الامر هم در متعلق امر ثانی می تواند اخذ شود.

جواب حلی این است که مقدمه اول که فرمودید که این دواعی در رتبه علت برای اراده و در مرتبه سابق بر اراده تکوینیه عبد می باشند مورد قبول است، ولی این مقدمه همین مقدار اقتضا می کند که این دواعی متعلق و معلول همان اراده ای نشوند که علت آن بوده اند. به تعبیر مرحوم آقای خویی مستحیل این است که شخصِ همان اراده ای که ناشی از داعی خاص شده است، تعلق به همان داعی بگیرد. زیرا از یک طرف ناشی از آن بشود و از یک طرف بخواهد علت برای آن شود می شود تقدم الشئ علی نفسه. اما اگر اراده ای که ناشی از داعی خاص شده است مختلف با آن اراده ای باشد که به آن داعی خاص تعلق گرفته است، محذور به وجود نمی آید. در محل بحث هم مساله به همین نحو است. زیرا اینطور نیست که یک اراده هم معلول داعی باشد و هم علت آن. چراکه مفروض در عبادات این است که دو فعل در عبادات وجود دارد؛ یکی فعل خارجی است که صلات باشد و دیگری فعل نفسانی است که همان داعی قربی باشد به معنای قصد الامر یا قصد المحبوبیه. طبعا اراده و اختیاری که متعلق به فعل خارجی می شود، غیر از اراده و اختیاری است که به فعل نفسانی تعلق می گیرد. وقتی مختلف شدند محذور دور یا تقدم الشئ علی نفسه هم لازم نمی آید. منتها گرچه دو فعل وجود دارد ولی چون غرض مترتب بر این دو فعل، غرض واحد است طبعا امری که از ناحیه مولی تعلق به این مورد می گیرد امر واحد می باشد. بنابراین محذور نه در ناحیه قصد الامر پیدا می شود و نه در اخذ قصد تقرب به سایر معانی.

بنابراین نتیجه بحث در جهت اول اين می شود که اخذ قصد قربت به سایر معانی، همانطور که در کلام مرحوم آخوند آمده، ممکن است و محذوری ندارد. وقتی محذور نداشت باید در جهت ثانیه بحث شود که آیا عملا قصد قربت به سایر المعانی اخذ شده است یا خیر.

مرحوم آخوند در اینجا فرموده است که لم یعتبر فیه قطعا؛ یعنی قطع و یقین داریم که قصد قربت به سایر المعانی در متعلق تکلیف اخذ نشده است.

دلیل مرحوم آخوند این است که اگر قصد قربت به سایر المعانی اخذ شده بود لازمه اش این بود که اتیان العمل بدون قصد سایر المعانی و فقط به قصد الامر کافی در سقوط تکلیف و حصول غرض نباشد و حال آنکه قطعا اتیان عمل به قصد امتثال و به خصوص قصد الامر کافی در سقوط تکلیف است و مکلف می تواند به آن اکتفاء کند. کفایت قصد الامر در سقوط تکلیف بدون ضمیمه کردن قصد سایر المعانی، نشان می دهد که آنها اخذ نشده اند. زیرا اگر یکی از آنها مثل قصد محبوبیت اخذ شده بود عمل فقط در صورتی صحیح بود که با قصد آن همراه می شد.

نسبت به این فرمایشِ مرحوم آخوند در کلمات من جمله در کلام مرحوم آقای تبریزی اشکال شده است که این دلیل فقط دلالت می کند که خصوص یکی از این معانی اخذ نشده است اما اینکه یک معنای جامعی اخذ شده باشد که هم قصد الامر را شامل شود و هم قصد مصلحت و هم قصد محبوبیت را، به عبارت دیگر جامع قصد قربت اخذ شده باشد که بر همه منطبق شود، این دلیل آن را نفی نمی کند. زیرا در فرض اخذ جامع هم عمل به قصد محبوبیت صحیح است و هم به داعی امر. بحث در این است که آیا عنوان عامی اخذ شده است که جامع بین قصد امر و قصد محبوبیت و سایر المعانی باشد یا خیر. بنابراین محذوری ندارد که ادعا شود عنوان جامع "اضافة العمل الی الله" اخذ شده است و با اخذ این جامع همانطور که یصح الاکتفاء بقصد الامر یصح الاکتفاء بالمعانی الاخری.

مرحوم آقای تبریزی فرموده اند که محذوری وجود ندارد که بگوییم جامع بین انحاء تقرب در مامور به اخذ شده است و جامع هم این است که عمل برای خدا و اضافه به او باشد. خطاباتی هم که در اعتبار قصد قربت وارد شده اند حمل بر همین معنا می شوند؛ مثل اتموا الحج و العمرة لله یعنی مضافا الی الله. این جامع اخذ شده است ولی اخذ آن به نحو شرطیت نیست تا اشکال دوم مرحوم آخوند بیاید بلکه اخذ جامع به نحو جزئیت است. با اخذ به نحو جزئیت مشکل امکان امتثال و تقرب به ذات عمل نیز مرتفع می شود.

اشکالی وجود دارد که در کلام مرحوم آقای تبریزی هم مطرح شده است و باید جواب داده شود.اشکال اين است که اگر اخذ خصوص قصد الامر در متعلق تکلیف ممکن باشد اخذ جامع قصد تقرب هم که هم منطبق بر قصد الامر شود و هم منطبق بر سایر معانی مشکلی ندارد. در نتیجه می شود ادعا کرد که ماخوذ در متعلق، جامع است و می شود به هر معنایی به عنوان قصد تقرب اکتفاء کرد. اما اگر کسی مثل مرحوم آخوند قائل شود که اخذ قصد الامر در متعلق تکلیف ممکن نیست، چنانچه در قید مامور به و متعلق تکلیف جامع اضافه العمل الی الله را بیاورید، نمی تواند منطبق بر قصد الامر شود و مشکل عود می کند و حال آنکه می بینیم که یصح الاکتفاء به قصد امتثال.

چرا اگر قائل به عدم امکان اخذ خصوص قصد الامر شویم جامع ماخوذ در متعلق نمی تواند این قصد الامر را در بر بگیرد بلکه فقط بر غیر قصد الامر منطبق می شود؟ توضیحش همان مطلبی است که محقق عراقی قبلا در تقریب خلف فرموده بود که اگر خود مولی طبیعی امر را در متعلق تکلیف اخذ کند و تصریح کند که این طبیعی که غیر منطبق بر شخص امر است، مورد نظر من است، کسی نمی توانست ادعا کند که این طبیعی شامل شخص امر هم می شود. همینطور هم اگر این امر خاص از جهت عقلی امکان نداشته باشد که در متعلق تکلیف اخذ شود، این حکم عقلی باعث می شود که طبیعی این قصد الامر را در بر نگیرد. البته عبارت مرحوم آقای تبریزی در اینجا موجز است و نیاز به توضیح دارد. ایشان فرموده اند: لا يقال: إذا فرض‏ أخذ الجامع‏ بين أنحاء التقرّب فذلك الجامع لا يمكن أن يعمّ الإتيان بداعوية الأمر بالعمل.

جواب همانی است که قبلا در جواب مرحوم محقق عراقی بیان شد و حاصلش این بود که قیاس بین این دو مورد مع الفارق است. اگر خود مولی تصریح کند که این طبیعی منطبق بر این فرد نشود، با اينکه به حکم عقل اخذ آن فرد نباشد یکی نمی باشد. در جایی که خود مولی تصریح کند هیچ وقت طبیعی منطبق بر این فرد نمی شود اما اگر خود مولی تصریح نکند و نهایتا اخذ خصوص آن به خاطر محذور ممکن نباشد، طبیعی می تواند موضوع حکم قرار بگیرد و هرچند شخص امر و حصه خاصه در حال تعلق امر مصداق طبیعی نباشد اما بعد از تعلق امرمصداق برای طبيعی می شود و مشکلی ندارد. زیرا همانطور که گفته شده است اطلاق جمع القیود نیست بلکه رفض القیود است. یعنی حکم را روی طبیعی می برند بدون اخذ خصوصیات و لذا حکم ابتدا روی طبیعی امر برده شده است و بعد از تعلق امر، یک مصداق برای آن پیدا می شود.

چهارشنبه 18/8/401 جلسه 37

مرحوم آخوند فرمود که اخذ قصد قربت به غیر معنای قصد الامر واقع نشده است. زیرا اکتفاء به قصد الامر در عبادات به طور قطع صحیح است.

اشکال شده بود که این دلیل فقط این مقدار را اقتضا دارد که خصوص یکی از معانی اخذ نشده است اما اخذ جامع بین قصد الامر و سایر معانی نفی نمی شود. با توجه به اینکه طبیعی اخذ قصد التقرب در مامور به ممکن است، ملتزم می شویم که ما هو المعتبر در عبادات قصد تقرب جامع است که هم بر قصد مصلحت و هم بر قصد محبوبیت و هم بر قصد امر منطبق می گردد.

اشکال شده بود که جامع قصد تقرب هم نمی تواند ماخوذ باشد. زیرا اگر جامع اخذ شده باشد منطبق بر قصد الامر نمی شود و حال آنکه بلا اشکال مکلف می تواند عمل را به قصد الامر اتیان کند. زیرا وقتی اخذ خصوص قصد الامر ممکن نباشد اگر جامعی هم اخذ شود نمی تواند قصد الامر را در بر بگیرد.

جواب این اشکال قبلا مطرح شد که در مواردی که حکم به نحو قضیه حقیقیه اخذ می شود و طبیعی، متعلق حکم یا موضوع حکم قرار می گیرد، چون اطلاق رفض القیود است نه جمع القیود حکمی که در آن قضیه جعل شده، فردی را هم که در طول ثبوت حکم تحقق پیدا می کند، در بر می گیرد. ولو تا وقتی حکم جعل نشود بعضی از افراد، مصداق طبیعی نباشند ولی اگر در طول جعل حکم، فردیت پیدا شود، حکم مجمعول علی نحو قضیه حقیقیه شامل آن فرد هم می شود. این شأن تمام قضایای حقیقیه ای است که حکم در آنها روی طبیعی می رود.

لذا مرحوم آقای تبریزی هم که این اشکال را مطرح کرده در جواب فرموده اند که بعد از اینکه ملتزم شدیم که امر به صلات با قصد تقرب به نحو جزئیت تعلق گرفته است، اگر فرض شود که برای تقرب ماخوذ در متعلق تکلیف، فردی در طول جعل و تعلق الامر حاصل شود، مکلف نماز را به قصد همان فرد از تقرب انجام دهد مشکلی ندارد. زیرا تمام شرایط عبادت محقق است. هم ذات فعل آورده شده و هم به داعی تقرب آورده شده که منطبق بر قصد همان امر شده است. ولو اتیان به قصد الامر قبل از تمام شدن جعل شارع ممکن نبود اما بعد از جعل و تعلق امر ممکن است. همانطور که در بقیه مواردی که حکم به طبیعی تعلق می گیرد، فردی را که به نفس حکم حاصل می شود نیز می گیرد. مثل "خیرُ کلامٍ ما دلّ و قلّ" که قبل از اینکه این جمله تمام شود شامل این جمله و کلام نمی شد ولی بعد از تمام شدن، این قضیه که حکم را روی طبیعی برده شامل همین جمله هم می شود.

به عبارت اخری چون اطلاق به معنای رفض القیود است نه جمع القیود یعنی به این معناست که قیود دخالت در این حکم ندارند نه اینکه همه این قیود دخالت دارند، لذا اگر آنچه در متعلق تکلیف اخذ می شود طبیعی باشد فردی را هم در بر می گیرد که با تحقق حکم تازه حاصل شده است.

این جواب در کلام مرحوم آخوند نیز در تعلیقه رسائل وجود دارد. مرحوم آخوند در بحث امتثال اجمالی، بحث اخذ قصد الامر در متعلق را مطرح کرده و فرموده است که ممکن نیست قصد الامر در متعلق اخذ شود. قصد سایر معانی تقرب هم نمی شود اخذ گردد؛ نه به نحو شرطیت و نه به نحو جزئیت. ایشان در ادامه این اشکال را مطرح کرده اند که قصد تقرب منحصر در قصد الامر نیست بلکه می توان مرتبه دیگری از قصد تقرب که فوق قصد الامر می باشد و آن "کون العمل لله" را اخذ کرد و مشکل را حل کرد. مرحوم آخوند در جواب فرموده است که با اخذ جامع مشکل حل نمی شود. زیرا اگر مرتبه اعلی نیز اخذ شده باشد لازمه اش این است که مکلف نتواند به قصد الامر اکتفاء کند و حال آنکه اکتفاء به آن ممکن است. ایشان بیان کرده است که قصد الامر ولو بجامعه هم نمی تواند اخذ شود. زیرا اگر جامع اخذ شود هرچند از این جهت مشکلی وجود ندارد که این جامع فردی را که از راه خود حکم به دست می آید شامل می شود، چراکه شأن قضایای حقیقیه این است که اگر حکم روی طبیعی رفته باشد، بر فردی که یحصل در طول الامر هم منطبق می شود، ولی اشکال از جهت دیگر است و آن همان اشکالی است که قبلا نیز مطرح شد که ولو جامع اخذ شده باشد اما لازمه اخذ جامع در متعلق تکلیف این است که ذات عمل امر نداشته باشد و اگر ذات امر نداشته باشد چگونه مکلف عمل را در خارج به داعی امر به ذات صلات انجام دهد؟

عبارت مرحوم آخوند این است: ان قلت: هب ذلك كلّه، لكنّه ليس قصد القربة المعتبرة في العبادات بمنحصر في‏ قصد الامتثال كي يكون ناشئاً من قبل الأمر فلا يمكن أخذه في متعلّقه، بل فوقه مرتبة أخرى غير متوقّفة على الأمر، فيمكن أخذه في متعلّقه و هي قصد كون الفعل للّه تعالى، فكما يمكن ان يلزم بعمل لغيره تعالى، كذلك يمكن ان يؤمر به له تعالى.

قلت: إمكان أخذ هذه المرتبة العليا في متعلّقه لا يجدى بعد بداهة جواز الاقتصار بما دونها من قصد الامتثال الذی لا يمكن أخذه فيه أصلاً و لو بأخذ ما يعمّه على نحو القضيّة الطّبعيّة الّتي يسرى الحكم فيها إلى جميع ما ينطبق عليه من الافراد و لو كان ممّا يتوقّف على تحقّق الحكم، و لا يكاد يتحقّق بدونه مثل كونها مقرباً، و ذلك لأنّه لا يسرى إلى قصد الامتثال الّذي لا يتأتّى إلاّ إذا كان الأمر متعلّقاً بنفس العمل و إلاّ لما كان المأتيّ بداعي الأمر و بقصد الامتثال، كما بيّناه بما لا مزيد عليه‏[[4]](#footnote-4).

این عبارت مرحوم آخوند هم جواب اشکال اخذ جامع است و هم بیان اشکال دیگری که هم در اخذ جامع وجود دارد و هم در اخذ قصد الامر و هم در اخذ سایر معانی وجود دارد. البته همانطور که در گذشته گفته شد با قول به جزئیت قصد تقرب در متعلق نه شرطیت آن، این اشکال مرتفع می شود.

بنابراین هم اخذ قصد الامر بخصوصه به نحو جزئیت در متعلق امر ممکن است و هم عنوان کلی قصد التقرب که جامع سایر دواعی می باشد به نحو جزئيت. اما اگر از راه حل های گفته شده قطع نظر شود و فرض کنیم اخذ قصد قربت نه به معنای قصد الامر و نه سایر معانی صحیح نباشند، آیا راه دیگری برای اخذ قصد قربت در متعلق تکلیف وجود دارد تا قصد تقرب به عنوان قید شرعی متعلق تکلیف قرار بگیرد یا راهی وجود ندارد و چنانکه مرحوم آخوند فرموده است قصد قربت قید عقلی متعلق می باشد؟

مرحوم نایینی به حسب تقریرات اجود فرموده اند که از تقریرات میرزای شیرازی حکایت شده است که اگرچه مولی نمی تواند داعی قربی به نحو جامع یا قصد الامر به نحو خاص را در متعلق اخذ کند اما از راه اخذ عنوان ملازم با این دواعی قربی می تواند به غرض خود که سوق مکلف نحو العمل مع قصد القربة باشد برسد. عنوانی که ملازم با این دواعی حداقل با یکی از این دواعی باشد در اجود از میرزای شیرزای نقل نشده است. مرحوم آقای خویی و همچنین مرحوم آقای تبریزی که در این بحث نظر محکی میرزای شیرازی را قبول کرده اند گفته اند که عنوان ملازم "عدم دواعی نفسانی" است. مرحوم آقای خویی فرموده است که فاعل مختار که می خواهد فعلی را انجام دهد به ناچار باید بخاطر یک داعی این فعل را انجام دهد و آن داعی یا داعی نفسانی است یا داعی الهی و قربی و ثالثی ندارد. وقتی ثالثی نداشت، چنانچه مولی در متعلق اخذ کند که نماز بخوان ولی به داعی نفسانی نباشد، همین که مقید به عدم داعی نفسانی شود متعین می شود که مکلف در مقام عمل ذات صلات را به داعی قربی انجام دهد. در نتیجه مولی نیز به غرضش می رسد.

مرحوم نایینی اشکال کرده است که هرچند این وجه از میرزای شیرازی فی حد نفسه وجه خوبی است ولی اشکال می شود که اگر فرض محال کنیم که این دو عنوان ماده افتراق داشته باشند و کسی نماز را در ماده افتراق انجام دهد لازمی دارد که هیچ فقیهی به آن ملتزم نشده است. زیرا اگر مکلف نماز را با عدم داعی نفسانی انجام دهد ولی داعی قربی هم نداشته باشد، باید عمل او صحیح باشد در حالی که داعی قربی ندارد. صحت عمل در عبادات در صورتی است که داعی قربی داشته باشد و مجرد نداشتن داعی غیر قربی موجب صحت نمی شود. از آن طرف هم اگر مکلف نماز را به داعی قربی بخواند اما در کنار آن داعی نفسانی هم داشته باشد که ماده افتراق داعی قربی از عنوان ملازم است مثل کسی که می خواهد در تابستان وضوء بگیرد هم به خاطر خدا و هم به خاطر اینکه خنک شود، باید ملتزم شوید که این عمل باطل است. زیرا عنوان ملازمِ ماخوذ در مامور به که عدم داعی نفسانی بود محقق نیست و حال آنکه این نماز صحیح است. ان هذا الوجه و ان كان لطيفا في نفسه إلّا انه يرد عليه انه لو فرضنا و لو محالا انفكاك ذاك العنوان عن أحد الدواعي و بالعكس فلا بد و ان تكون العبادة صحيحة على الأول دون الثاني مع انه لا يلتزم به فقيه قطعا لبداهة صحة العمل مع الداعي القربي قطعاً و ان لم يوجد هناك عنوان أصلا و فساده مع عدمه و ان وجد ذلك العنوان الثاني[[5]](#footnote-5).‏

مرحوم آقای خویی جواب داده اند که اگر مولی قیدی را اخذ کند به لحاظ واقع خارجی آن اخذ می کند و اگر فرض محالی بکنید که هیچ مورد خارجی برای آن پیدا نمی شود، اشکالی به جعل وارد نمی شود. چون واقع خارجی که ملاک لحاظ مولی است، چیز دیگری است.

1. - نهایه الدرایه/1/332. [↑](#footnote-ref-1)
2. - مستمسک العروة/2/461. [↑](#footnote-ref-2)
3. - حقائق الاصول/1/174. [↑](#footnote-ref-3)
4. - درر الفوائد: 50\_51. [↑](#footnote-ref-4)
5. - اجود/1/111. [↑](#footnote-ref-5)